

شهید موسی بحرانی دشتی




ازتبار علی
سازمان جامع سرداران و هزار شهید استان بوشهر

نام پدر	محمد
تاریخ تولد	۱۳۴۲/۰۱/۰۶
محل تولد	بوشهر – تنگستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۲/۱۱/۲۹
محل شهادت	طلائیة
مسئولیت	رزمندة
نوع عضویت	بسیج
شغل	کارگر
تحصیلات	دوره ابتدایی
مدفن	باغک

زندگینامه

زندگینامه شهید

پدر شهید موسی بحرانی دشتی محمد فرزند ملاعلی از اعقاب مشایخ دشتی به شمار می رود و نیاکانش در محلی بنام میانخره می زیسته اند اکنون نیز بسیاری از خویشان وی در آنجا سکنی گزیده اند.

این احتمال وجود دارد که این خانواده نسبشان به خاندانی برسد که از بحرین به بوشهر مهاجرت کرده اند و در بوشهر و دشتی ساکن شده اند دو خاندانی که از بحرین به بوشهر وارد شده اند همانطور که در صفحه ۴۲ و ۴۵ فرهنگ نامه بوشهر نوشته آقای حمیدی آمده است آل عصفور و آل عاشور بوده اند. اجداد این شهید از دشتی بسوی تنگستان مهاجرت می کنند و در روستای باغک قریه اهشام کهنه مسکن می گزینند.

این قریه را بدان جهت اهشام کهنه می گویند که اولین قریه در باغک بوده است و نام باغک را با خود همراه داشته است اما با وجود وجهی را مانند کهنه و نو بودن برای تشخیص آنها انتخاب نمودند و ده جدید را دهنو و باغک قدیم را اهشام کهنه نامیدند.

مادر شهید شاه زینب از زنان پاکدامنی است که به همراه همسرش محیطی پر از معنویت را برای پرورش نو نهالان خود آماده کرده بود.

محمد ملاعلی همواره ملازم مسجد بوده است و موقع اذان در هر نقطه ای که بسر می برد اذان می گفته .

ولادت:

شب بود فجر به انتظار می رفت تا اینکه جرقه ای در دل زمین فلق را به تعظیم واداشت و صبح با همه زیبایی طلوع کرد و حلاوت طلعت خود را با ظرافت تولد این مولود دو برابر کرد.عقر به ساعت هشت صبح ۲۸ ماه مبارک رمضان از سنه ۱۳۴۲ هجری شمسی را نشان می داد و صغیر اقامه و اذان نوید بخش حیات اخگری از پاره های آتش بود .مولود توسط پدر، موسی نام گرفت اما علت انتخاب اسم به چه مناسبت بود؟پدر فرزند قبل از این مولود را عیسی نام نهاده است و این دو اسم هر دو از اسامی پیامبران اولوالعزم است و از لحاظ آهنگ هم همخوانی دارد.

در جلد پنجم از کتاب معارف و معاریف نوشته ایت الله حسینی دشتی صفحه ۲۱۵۱ چنین آمده است موسی مرکب است از «مو» و «سی» که به زبان سریانی «مو» به معنای تابوت و «سی» به معنای آب است چون موسی را در میان تابوت از آب گرفته بودند.

لذا موسی نام سومین پیامبر اولوالعزم است و همچنین موسی نام هفتمین امام شیعیان است که لقبش کاظم است و در زندان به شهادت رسید.

همین علل کافی است تا ما شیعیان فرزندانمان را چنین نامگذاری کنیم و این پدر چه زیبا نامی را برای فرزند خود انتخاب می کند.

امرار معاش:

پدر به زور بازو طلب حلال نمود و خانواده را از تغذیه حرام بر حذر داشت ،کارگری می کرد و پینه های دست را

برای کارگری به شهادت برد.

به چوپانی پرداخت و موسی در کنار بابا پدر را یاری می نمود. چوپانی همان شغلی است که حضرت امام صادق(ص) در موردش چنین می فرماید:

«خداوند هیچ پیغمبری را به رسالت مبعوث نکرد جز اینکه از پیش وی را به چوپانی حیوانات واداشت تا از این راه درس چوپانی انسانها را بیاموزد.»

در خاک چنین معیشتی درختی ریشه می زند که میوه ای بی عیب دارد و سرانجامی شیرین.

تحصیلات:

روزها سپری شد، پدر و مادر پسر را تأدیب و تربیت کردند کنون نهالی است که احتیاج به نگهداری دارد.

کسوت علم و ادب را بر بلندای قامتش تزیین نمودند و در محضر استاد معرفی کردند تا از دریای علم و فضل به فضیلت رسد.

این آرزو در زیر سایه فقر گم شد و موسی پس از یک سال همراهی کاروان دانش اندوزان خرقه کار به تن پوشید تا از معلمش آقای انصاری خداحافظی کند. گرچه عضوی از این خاندان از محضر علمای نجف بهره مند گشته بود و می بایست دانش اندوزی در این خانواده به میراث گذاشته می شد.

پرونده تحصیلی وی در دبستان دادگر باگک تحصیل وی را تا کلاس اول نشان می دهد و ایشان تا اندازه ای می توانسته است بنویسد و بخواند.

ازدواج:

«النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی»

رسول خدا (ص) می فرماید: ازدواج از سنت من است و هر کسی از آن روی گرداند از من نیست.

روزگاران گام به گام کاروان دنیا را همراه بود و موسی بیست سالگی را در آینه گذشت ایام دید تا با میلی دیگر مرحله ای نو از زندگی را بنا نهاد و آن پیمان زنا شویی است.

دختر خاله خود را بعنوان شریک زندگی انتخاب می نماید و با این همسر قصه زندگی مشترک آغاز می کند و در ۱۹/۶/۶۲ این خاطره در کتاب خاطراتش به ثبت می رسد.

این زندگی زناشویی فقط ۵ ماه و ده روز طول کشید و از این درخت غنچه ای نشکفت و یادگاری بر بوستان هستی نماند.

مراسم عروسی موسی بسیار ساده و بی آلایش برگزار شد شاید هم علت آن این بوده است که حجله واقعی را در جای دیگر جستجو می کرد و خضاب را چیز دیگر می دانست.

جبهه و جنگ:

او که در بحبوحه انقلاب در مکتب خمینی(ره) بوی حسینی گرفته بود در سال ۱۳۵۹ نام خویش را در دفتر قافله وامقان گوی دوست یعنی بسیج به ثبت رسانید تا روزی این عهد نامه را با جوهر خون امضاء نماید.

در آذرماه ۱۳۵۹ با تنی چند از دوستان از جمله شهید نعمت الله تهمتن عزم سفر کرد و پیکار با عدوان در عملیات ثامن الائمه(ع) را تجربه نمود و با نوای پیروزی به منزل بازگشت و دوباره عازم جبهه شد و گرد و غبار صحرای مناطق جنگی در عملیات رمضان را به خود دید و در عملیات بیت المقدس نیز از خود رشادت نشان داد.

در منطقه سوسنگرد از ناحیه سر مجروح گردید و به بیمارستان مهر تهران منتقل شد و قریب به یک ماه تحت معالجه قرار گرفت.

پس از بهبودی و مراجعت به منزل مجدداً به یاری همزمان خود در جبهه ها شتافت و کمتر به منزل مراجعت کرد و در سنگرهای خون و شرف با شجاعت هر چه تمامتر از کیان اسلام و کشور پاسداری نمود.

از فیض شرکت در عملیات محرم بی بهره نگشت و برای دومین بار سلامتی خود را در طبق اخلاص گذاشت و از ناحیه پا و کمر مجروح شد و در یکی از بیمارستانهای شهر مقدس قم مورد مداوا قرار گرفت.

این همه حضور خالصانه در جبهه ها و دو بار مجروح شدن کافی بود تا با خود بگوید که من وظیفه خودم را در حد توانم برای دین و مملکت انجام داده ام یا اینکه نیاز به استراحت و تجدید قوا دارم، اما اینگونه افکار در تخیلات او نمی گنجید او انجام وظیفه را حضور در جبهه می دانست و تجدید قوا را جنگیدن، گویی خسته از میدان نبود بلکه عاشق دلسوخته بود.

همه این فداکاریها نشان از یک روحیه بالا به نام شهادت طلبی دارد، او پایان رسالت خود را مرگ سرخ می داند، بدین منظور وصیت خود را به تاریخ ۲۲/۴/۶۱ یعنی یک سال و هفت ماه و هفت روز قبل از شهادت مرقوم می کند. پس از عملیات محرم و مراجعت به منزل ضمن طلب حلالیت از اهل خانواده و حضور در گلزار شهدا برای آخرین بار چشم از زادگاهش بر می گیرد و در عملیات خیر آخرین لحظات عمر خود را با مرغان آسمانی سپری می نماید و عاقبت در ۲۹/۱۱/۶۲ در سن ۲۰ سالگی همان سالی که ازدواج کرده بود بر اثر استنشاق گاز شیمیایی جان خود را به جان آفرین تسلیم می کند. در آن ایام برادرش عیسی نیز در جبهه حضور داشته که خبر شهادت برادرش توسط شهید حیدری به او می رسد.

همزمان او عبارتند از: محمد دشتی □ حمید بحرانی دشتی □ حاج حسنعلی تهمتن □ ابراهیم دلاور و نعمت الله زائری.

تشییع و دفن:

در آخرین ماه از سال ۶۲ روز بیست و چهارم در حالی که ۲۵ روز از شهادت موسی بحرانی دشتی می گذشت پیکر پاکش از شهرستان دشتی به اهرم و سپس به زادگاهش باغک منتقل گردید و در میان انبوه مردم عزادار تشیع شد، نام حسین(ع) و طنین الله اکبر عجب حال و هوایی به مراسم داده بود مادر در آن زمان یعنی قریب به ۲۰ سال پیش سفارش نمود در عزای فرزندم کسی حق پوشیدن سیاه ندارد که او سفید بخت است، کسی حق گریه کردن ندارد که او زنده است و خود نیز در مرگ فرزندش رخت سیاه به تن نکرد.

ششمین شهید روستای باغک که بر روی دستان مردم خداجوی باغک تشیع و راهی دیار ابدی شد و در گلزار بهشت عسکری این روستا دفن گردید.

عشق وافر به جبهه و حضور مستمر تا لحظه شهادت او را فردی شجاع و نترس بار آورده بود و با این روحیه زبانزد هم‌زمان خود شده بود .

معنویت در گستره رخسارش پیام از باطن طاهرش داشت ،خیلی بی تکلف بود و بی توقع از دنیا،علاقه او به دعا زاید الوصف بوده همیشه با ادعیه از جمله توسل و کمیل و ندبه مأنوس بود .جانباز ره دین بود و این جان نثاری را از ابوالفضل العباس آموخته بود هرگز آنچه را که از وجود نازش هدیه کرده بود بر زبان نیاورد و تظاهر ننمود .

بی ریا و بی تکبر و وجودی بی آلایش داشت و این خصیصه ها او را به فردی دوست داشتنی نزد اقوام و دوستان و همسایگان تبدیل کرده بود او هیچ ارث و میراثی در دنیا از خود بر جای نگذاشت وظیفه خود را به خوبی می دانست و هیچوقت احساسات قومی و قبیله ای او را از انجام وظیفه بنحو احسن باز نداشت .

او با مسجد خو گرفته بود و از آنجایی که خواستگاه بسیج مسجد بود او نیز یک بسیجی شد و او مسافت مسجد تا جبهه را چه پرشور طی نمود. بی اندازه به بنیانگذار انقلاب اسلامی عشق می ورزید و سفارش می نمود فرمایشات ایشان را سر لوحه خود قرار دهد.

رغبت به اهل بیت عصمت و طهارت(ع) او را فدای حسین کرد و حتی در وصیت نامه خود به شهدای کربلا از کودک شش ماهه تا جوانان رشید به عنوان الگوهای شهادت اشاره می نماید.

وصیت نامه

بسم رب الشهداء و الصديقين
بنام خداوند بزرگ و خدایی که در همه برهه های حساس، این کشور اسلامی را نجات داده است و با سلام و درود بر مهدی عزیز ارواحنا لمقدمه الفدا، که قلبهای همه رزمندگان اسلام از فراقش خون می بارد و با سلام و درود بزرگ بر مردی بزرگ و رهبر عزیزمان امام خمینی(ره) و با سلام و درود بر ملت قهرمان ایران که مکتب اسلام در یک برهه از زمان آن هم در زمان رسول الله(ص) چنین ملتی را مشاهده ننموده است. بالاخص خانواده های شهدای عزیزمان، خانواده های شهید تهمت، خواسته، احمدی، زنده بودی و □

ای پدر و ای مادر در شهادت این جانب مبدا غمی بر خودتان راه دهید مگر نگفتم ملت ایران ملتی است مثل اصحاب حسین (ع) در صدر اسلام مگر امام حسین از کودک شش ماهه تا جوانی چون قاسم، عباس و علی اکبر نداده است پس در شهادت اینجانب که همانا سعادت بزرگ است اصلاً شک نریزید و خیلی خیلی از خداوند خشنود و راضی باشید و شکر خدای را بجا آورید که توانسته اید اینطور فرزندان را تربیت نمایید که اینطور فداییان اسلام و خط امام باشیم. خواستم چند جمله ای را به امت قهرمان ایران متذکر شوم گرچه این را بگویم که لیاقت اینکه برای مردم ایران پیامی داده باشم ندارم ولی شکر خدای را بجا آورید که خداوند اینطور جمهوری اسلامی و رهبری را به شما عطا نمود. مبدا از رهبران دست بردارید و شعارتان این باشد اماما اماما! ما اهل کوفه نیستیم که حضرت مسلم تنها بگذاریم راه امام را سرلوحه کارهایتان قرار دهید و انقلاب را پشتیبانی نمایید از اسلام و انقلاب و رهبر دست نکشید که دچار انحراف بشوید و به برادرانم این را بگویم که مبدا اسلحه اینجانب را زمین بگذارید تداوم ببخشید راه خونین اینجانب را به خواهرانم حفظ حجاب را توصیه می کنم چون این را بگویم که حجاب از سنگرهای عظیم این انقلاب بوده و خواهد بود پس در حفظ حجاب کوشا باشید مرا در کنار برادران شهید تهمت دفن نمایید. از مردم و خانواده ام و دوستان و خویشان از اینکه گاهی نارضایتی به بار آورده ام التماس دعا دارم و طلب عفو و بخشش می نمایم و ما را حلال کنید.

در پایان سلامتی رهبر انقلاب و پیروزی و صدور انقلاب اسلامی و آزادی همه مسلمین و مستضعفین جهان را از خدای بزرگ خواستارم. پیروز و سربلند باد انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام امت □ نابود باد کفار جهانی به سرکردگی امریکای جهانخواه.

والسلام ۲۲/۴/۶۱

خاطرات

خاطرات

«اگر پاک بودم»

او را اینطور ندیده بودم، گهی کنار مزار شهید تهمتن می نشیند گاهی سر بر مزار شهید دشتی حسینی می ساید، گاه با عکس شهید حسینی نژاد سخن می گوید، همه قبور شهدا را یکی یکی سر می زند و زمزمه می کند کمی جلوتر رفتم، رقص اشکهایش را بر گونه هایش مرا به یاد شبنم نشسته بر برگ گل انداخت گریه هایش بر گفته هایش چتر می انداخت، کمی تأمل کردم تا در تابلوی شکسته واژه هایش جمله نا تمامش را بخوانم.

گفته شکسته اش را ترمیم کردم که می گفت ای شهیدان اگر من هم پاک بودم با شما بودم.

«به نقل از برادر شهید عیسی بحرانی دشتی»

«وظیفه شناسی»

اوایل جنگ بود در مدخل ورودی شهر بوشهر ایست و بازرسی، وسایل نقلیه را بازبینی می کردند با وسیله نقلیه خود در حرکت بودم که به پست مربوطه رسیدم ماشین ها را یکی یکی بازرسی می کردند نزدیک که شدم موسی را دیدم لهذا تصمیم گرفتم که توقف نکنم. او مرا می شناسد، با او همسایه ام به همین خاطر که شده ماشین را بازرسی نخواهد کرد در همین فکر بودم که تابلوی ایست را بالا برد و از من خواست درب صندوق عقب را باز کنم. فهمیدم که وظیفه را می شناسد نه شخص را

«به نقل از سید حسین حسینی»

«آخرین شب»

شب بود و ستاره ها گرداگرد ماه به طواف می رفتند و مادر خانه ای گلی کنار فانوسی شبهای زمستانی را به گرمای دلهای بی کینه مان پشت سر می گذاشتیم.

پدر، مادر، برادر و خواهر همه آرامش آن شب را به خاطر جمع بودن احساس میس کردند. صدای موسی همه نگاهها را به سوی خود معطوف کرد، سکوت به کلبه محقر و آنچه در آن بود خیمه زد و چشم ها به سوی یک نفر

خیره گردید.

موسی گفته: همه جمع شوید.

همه دور او جمع شدیم و چنین گفت:

من فردا عازم جبهه هستم اما این رفتن برگشتی ندارد، آری او رفت و برای همیشه بر نگشت .

«خوشترین جا»

در کنار خاکریز یکی از مناطق جنگی مستقر شدیم فاصله چندانی با عراقیها نداشتیم، کاملاً در تیررس بودیم اگر سر از خاکریز بالا می بردیم در دید عراقیها قرار می گرفتیم . موسی نیز در کنار ما بود. خیلی بی باک بود به او گفتم اینجا بسیار خطرناک است و بدترین جا می باشد . جواب داد بدترین جا خوشترین جای من است . مدتی بعد صدای ناله موسی به گوش رسید . به سوی او دویدم دیدم لباسش به خون سرش رنگین شده است او مجروح شده بود .

«به نقل از حمید دشتی»



سازمان جامع سرداران و دختران شهید استان بوشهر